

دکتر فرد پاتنم، مزامیر، سخنرانی ۳

فرد پاتنم و تد هیلدبرانت ©

این ارائه شماره سه توسط دکتر فرد پاتنم در مورد کتاب مزامیر است. دکتر پاتنم

در سخنرانی دوم، شعر کوتاهی از کریستینا روستی با عنوان «سنگین آب» خواندم. و آن شعر همچنین چیز دیگری را نشان می‌دهد که در مورد شعر به طور کلی صادق است. و آن ایده الگو است. و منظور ما از الگو این است که چیزها تکرار می‌شوند، یا به روش‌های خاصی کنار هم قرار می‌گیرند تا تأثیر کلی بیشتر از مجموع اجزای جداگانه باشد.

بنابراین، در آن شعر، آب سنگین، آب کوتاه، آب ضعیف، آب عمیق، الگوی سوالات، سوالات متوالی، ما را با هر سطر به این سمت سوق می‌دهد که انتظار سوالی برای سطر بعدی داشته باشیم. و می‌توانیم به الگوها در مقیاس بسیار کوچک و الگوها در مقیاس بسیار بزرگ نگاه کنیم. در صحبت در مورد شعر کتاب مقدس و با نگاه به بخش زیادی از آنچه که به نظر می‌رسد لکنت زبان ذهنی باشد، به نظر می‌رسد شاعران خود را تکرار می‌کنند.

آنها یک چیز می‌گویند، سپس دوباره آن را می‌گویند، آنها یک چیز می‌گویند، دوباره آن را می‌گویند، آنها یک چیز می‌گویند. پس، مزمور ۲، چرا ملت‌ها شورش می‌کنند و قوم‌ها بیهوده تدبیر می‌کنند؟ خب، اینها تقریباً یک معنی می‌دهند، اینطور نیست؟ پادشاهان، آیه دوم، پادشاهان زمین قیام می‌کنند، حاکمان علیه خداوند و علیه مسیح او با هم مشورت می‌کنند. پس، آنها قیام می‌کنند، با هم مشورت می‌کنند، این پادشاهان زمین حاکمان هستند، بیایید قید و بندهای آنها را پاره کنیم و بندهای آنها را از خود دور کنیم.

این دو تقریباً دقیقاً یکسان به نظر می‌رسند. آیه چهارم، آن که در آسمان‌ها نشسته است، می‌خندد، خداوند آنها را مسخره می‌کند. آیه پنجم، سپس او با خشم خود با آنها صحبت خواهد کرد و آنها را در خشم خود خواهد ترساند.

خب، مورد پنجم کمی متفاوت است. دقیقاً همان تفاوت بین صحبت کردن با کسی و ترساندن او نیست. و این هم به این نکته اشاره می‌کند که اغلب جمله دوم کمی اغراق‌آمیزتر است و آن را کمی قوی‌تر می‌کند.

اما نکته این است که ما در شعر کتاب مقدس، این تعامل مداوم را می‌بینیم، جایی که شاعر چیزی می‌گوید، و سپس چیزی می‌گوید که بسیار نزدیک به آن است، اما دقیقاً به همان شکل نیست. و در شعر انگلیسی قافیه راهی برای سازماندهی یک شعر است. بنابراین اگر بتوانید تا اینجا را به خاطر بیاورید، وقتی غزل‌ها را است و مصرع دوم A بنابراین مصرع اول A، B، B، A، مطالعه می‌کردید، می‌دانید که طرح قافیه این است که می‌شود، و این الگو تکرار A، B، B، A دارد، به پایان می‌رسد و B است، با کلمه‌ای که صدایی شبیه به B می‌شود.

بنابراین، مصرع اول و چهارم صدایی مشابه دارند، مصرع دوم و سوم صدایی مشابه دارند، و سپس مصرع پنجم و هشتم و الی آخر. خب، در شعر انگلیسی، قافیه اغلب یک روش سازماندهی است. ابزاری است که می‌تواند برای سازماندهی یک شعر با نشان دادن اینکه کدام مصرع‌ها با هم می‌آیند، مورد استفاده قرار گیرد.

شعر عبری از قافیه استفاده نمی‌کند. در عوض، از چیزی استفاده می‌کند که به آن توازی می‌گویند. و این ایده است که یک مصرع، مصرع قبل از خود را منعکس می‌کند، یا می‌توانیم برعکس بگوییم، یک مصرع مصرع بعد از خود را منعکس یا پیش‌بینی می‌کند.

این چیست؟ خب، این یک خلاصه خیلی سریع است. در یک مقطع، خاخام‌ها گفتند که خدا هرگز خود را تکرار نخواهد کرد. بنابراین، این دو سطر باید معنای بسیار متفاوتی داشته باشند.

و آنها سعی می‌کنند تا حد امکان تفاوت‌های بین این دو خط را کشف کنند. پس چگونه می‌توانیم ملت‌ها را از مردم تشخیص دهیم؟ چگونه می‌توانیم در یک آشوب بودن را از ابداع پوچی یا چیزی پوچ تشخیص دهیم؟ و این کار امکان‌پذیر است. اما بعد، شاید در قرن هفدهم، اسقف اعظم لوث یک سری سخنرانی ارائه داد، او در واقع در مورد چیز دیگری بحث می‌کرد.

اما در طول مسیر، او گفت که شعر کتاب مقدس را می‌توان به عنوان شعری توصیف کرد که از موازی‌سازی تشکیل شده است، به طوری که سطرها با یکدیگر موازی هستند. و معمولاً دو سطر است، گاهی سه یا چهار، حتی پنج. این بسیار نادر است.

معمولاً دو تا، گاهی سه تا. و لوث گفت سه نوع از این روابط بین سطرها وجود دارد. گاهی اوقات آنها یک چیز را می‌گویند، مانند این مثال‌ها در مزمور ۱. در واقع، این احتمالاً رایج‌ترین نوع توازی در کتاب مزامیر است.

از سوی دیگر، همانطور که انتظار داریم، در کتاب امثال، چون بین خرد و حماقت تضاد وجود دارد، نوع عادی یا نوع معمول توازی، تضادی است که در آن تقریباً برعکس گفته می‌شود. بنابراین زن خردمند، خانه‌اش را می‌سازد، اما زن نادان آن را با دست خود خراب می‌کند. یا پسر خردمند پدرش را خوشحال می‌کند، پسر نادان مایه غم پدرش است، متاسفم، مایه غم مادر است.

بنابراین، همانطور که می‌دانید، این دو سطر با یکدیگر در تضاد هستند. ضمناً، تضاد در سطر دوم بین پدر و مادر نیست، بلکه بین تأثیری است که رفتار پسر، نوع پسر، و تأثیر رفتار او بر والدینش دارد. این امثال است. و موارد زیادی در کتاب مقدس وجود دارد که هیچ توازی وجود ندارد ۱:۱۰.

حالا، دوباره، ترجمه‌های ما و به طور کلی، به نظر من، نگاه محققان به این موضوع این است که باید در جایی یک توازی وجود داشته باشد. اما در عوض، به نظر می‌رسد آنچه داریم فقط خطوطی با طول‌های متفاوت هستند. اکثر آنها نسبتاً کوتاه هستند.

در زبان عبری، آنها کاملاً کوتاه هستند. بنابراین در زبان عبری، میانگین تعداد کلمات هر ضرب‌المثل بین هفت تا نه است. وقتی آن را به انگلیسی ترجمه می‌کنید، بسته به کاری که باید انجام دهند، به ۱۳ و تا حدود ۲۸ کلمه می‌رسد.

بنابراین، آنها دیگر به ضرب‌المثل‌های صوتی اعتقادی ندارند. و همین موضوع در مورد کتاب مزامیر نیز صادق است، جایی که، می‌دانید، وقتی شروع به ترجمه می‌کنند، همه چیز کش می‌آید و باید جابجا شود زیرا زبان‌ها متفاوت هستند. اما با این وجود، می‌توانیم ببینیم که اگر مزمور ۲ را بخوانیم، و من قصد ندارم آن آیات را دوباره بخوانم، به شما اجازه می‌دهم خودتان آنها را بخوانید.

وقتی به آیه ششم می‌رسیم، آیه ششم در واقع یک جمله واحد است، برخلاف پنج آیه قبل از آن. آیات اول تا پنجم، هر کدام از دو خط موازی تشکیل شده‌اند. بنابراین آیه سوم، بیایید بندهایشان را از هم بگسلیم و ریسمان‌هایشان را از خود دور کنیم.

آیه چهار و آیه پنج هم همین کار را می‌کنند. آیه شش از یک سطر تشکیل شده است. طول آن دو برابر است، در واقع، بیش از دو برابر طول هر یک از سطرهای قبل از آن است که همه آنها معمولاً سه کلمه هستند، گاهی اوقات چهار کلمه در عبری.

و این شعر در زبان عبری هفت کلمه دارد، که البته خیلی بیشتر از تعداد کلمات در زبان انگلیسی است. این یک روش نسبتاً استاندارد در اشعار کتاب مقدس است که به خواننده نشان می‌دهد به پایان یک بخش رسیده‌ایم. گاهی اوقات سطری که نشان می‌دهد به پایان یک بخش رسیده‌ایم، بسیار کوتاه، یک یا دو کلمه خواهد بود.

معمولاً، این مصراع بسیار طولانی‌تر از مصراع‌های قبلی است. سوال بزرگ، یا سرنخ اصلی در واقع این است که شاعر الگویی را ایجاد می‌کند و سپس کاری می‌کند که آن الگو را می‌شکند. بنابراین، در پنج آیه اول مزمور می‌خوانیم: سه کلمه، سه کلمه، سه کلمه، سه کلمه، و غیره، و غیره ۲.

و بعد ناگهان هفت کلمه. و بنابراین، باید با خودمان بگوییم، وای، اینجا چه خبر است؟ نه فقط اینکه، معنی‌اش چیست، بلکه چرا او این کار را به این شکل انجام داده است؟ زیرا در واقع، با شروع از آیه هفتم آیه هفتم بخش جدیدی از مزمور ۲ را آغاز می‌کند. این مزمور اکنون مزمورنویس است که در آن از خداوند نقل قول می‌کند. و ما این بحث را در مورد رابطه آنها داریم، آیات هفتم تا نهم، و سپس در ۱۰ تا ۱۲ احضاریه‌ای برای آن دسته از پادشاهانی است که در آیات اول تا سوم شورش می‌کردند.

سراننده مزامیر در آیات ۱۰ تا ۱۲ آنها را به تسلیم و اطاعت فرا می‌خواند. و در واقع، در هر یک از این موارد، نوعی ناپیوستگی در خود شعر می‌بینیم. در زبان انگلیسی، ما این کار را بارها با خالی گذاشتن یک سطر، انجام می‌دهیم، که در نسخه من از این نسخه مزامیر ۲ نیز صادق است. به عنوان مثال، پس از آیات سه شش و نه سطرهای خالی وجود دارد.

اما باز هم، آنها اصیل نیستند. آنها توسط ویراستاران اضافه شده‌اند. در انگلیسی، ما این کار را با استفاده از قافیه نیز انجام می‌دهیم.

زبان عبری این کار را با استفاده از سبک توازی، نوع و طول سطر انجام می‌دهد. بنابراین وقتی شعری را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم که توجه به نحوه ساخت آن، یعنی نحوه ساخت قطعات، در واقع به سرنخی در مورد نحوه ساخت کل مزمور تبدیل می‌شود. ممکن است بگویند، آیا این نوعی فضل‌فروشی نیست؟ چرا باید نگران نحوه ساخت کل شعر باشیم؟ زیرا آیا هدف ما از مطالعه کتاب مقدس تسلیم شدن در برابر آنچه می‌گوید نیست؟ و بخشی از این تسلیم شدن این است که یاد بگیریم افکار شاعر را پس از او یا پس از او تصور کنیم.

بگذارید برای لحظه‌ای جای بحث را عوض کنم. فرض کنید قرار است جلسه‌ی مطالعه‌ی کتاب مقدس یا موعظه یا درس مدرسه‌ی یکشنبه در مورد مزمور ۱۱۳ را رهبری کنید. خب، شما می‌گویید، خب، اولین نکته‌ی من در آیه‌ی پنجم است.

نکته دوم من در آیات دو و سه است. نکته سوم من در آیه نه است. و نکته چهارم من، نتیجه‌گیری، آیه اول است.

مشکل این چیست؟ خب، فکر می‌کنم مشکل واقعی این است که شاعر آن را به این شکل ننوشته است. او به ترتیبی که من به آن ابیات دادم فکر نمی‌کرد، یاد نمی‌آید، اما او به پنج، چهار، سه، دو فکر نمی‌کرد، او

به یک تا نه فکر می‌کرد. خب، شماره ابیات اصلی نبودند، اما او به ترتیبی که نوشته شده بود، به آن فکر می‌کرد.

او می‌خواهد ما آن را به آن ترتیب بخوانیم تا وقتی به بیت نهم می‌رسیم، چه فکر کنیم مهمترین بیت است یا نکته دوم یا هر چیز دیگری، هر طور که به آن فکر کنیم، پس از خواندن آیات یک تا هشت، و با تفکر در مورد آنچه آیات یک تا هشت می‌گویند، به بیت نهم برسیم. همین موضوع را وقتی در مورد توازی صحبت می‌کنیم، می‌گوییم، اوه، من اینجا دو سطر دارم. این دو سطر چطور هستند، همیشه از خودمان می‌پرسیم، هر سطر چه ارتباطی با سطر بعدی دارد؟ چون شاعر آن را اینگونه نوشته است.

هر سطر، سطر قبل از خود را منعکس می‌کند یا در تضاد با آن است یا از آن فاصله می‌گیرد. بنابراین، آیه دوم مزمور ۱۱۳ را می‌خوانیم: «نام یهوه از این زمان تا ابد متبارک باد، از طلوع خورشید تا غروب آن، نام یهوه ستوده باد.» وای، این دو آیه طولانی هستند.

و در واقع، آنها بسیار طولانی هستند. آنها جملات واحدی هستند. بنابراین هیچ توازی در درون آیه وجود ندارد، بلکه در عوض، دو آیه به طور کلی با یکدیگر موازی هستند.

خب، در ابتدا داریم، این واقعاً جالب است. شما به این در کتاب مقدس خود نگاه کنید، آیه دوم برای سطر بسیار خوب، اینجا، نام خداوند باید ستایش شود. اوه، این B، متبرک باد نام خداوند، آیه سوم، سطر A، چیزها موازی هستند.

از این زمان به بعد و تا ابد، از طلوع خورشید تا غروب آن A، و سه خط B و به دو خط وسط، دو خط زمان و مکان، از شرق تا غرب نگاه کنید. این صحبت از زمان نیست. خب، این جالب نیست؟ می‌بینید چه کار کرد؟ او فقط این ایده را مطرح کرد که خدا باید در همه جا و همیشه ستایش شود.

و او فقط این را نگفت. در عوض، او کمی آن را وارونه کرد و از ما پرسید، آن چه شکلی می‌تواند باشد؟ یا چگونه می‌توانیم فکر کنیم، اصلاً چگونه می‌توانیم در مورد آن فکر کنیم؟ و بنابراین، این یک ایده بسیار انتزاعی را می‌گیرد و آن را کمی ملموس‌تر می‌کند. به جای اینکه بگوید همیشه و همه جا، از این زمان به بعد، این بار، من می‌دانم این زمان چیست.

و برای همیشه، من دقیقاً نمی‌دانم این به چه معناست، اما مدت زیادی ادامه دارد. و از شرق تا غرب، من می‌دانم که این چیست. و قرار دادن آن دو چیز در وسط، و قرار دادن دیگری در بیرون، در یک الگوی بسیار رایج کتاب مقدس که به آن کیاسم یا تقاطع می‌گویند.

را (chi) چون وقتی آن را به شیوه‌ای خاص مرتب می‌کنید و خطوطی را به هم متصل می‌کنید، حرف چی یا تقاطع (chiasm) ما است. و بنابراین، مردم چیزی شبیه به این را کیاسم X می‌سازد که در یونانی شبیه حروف می‌نامند. ما واقعاً نمی‌دانیم که چرا آنها چیزها را به صورت تقاطع حروف می‌نوشتند. هیچ کتابچه راهنمای شعر عبری از قرن دهم قبل از میلاد وجود ندارد، که من دوست دارم آن را کشف کنم.

اما می‌دانیم که آنها این کار را بارها و بارها انجام داده‌اند. گاهی اوقات، مثلاً در ضرب‌المثل‌ها، جایی که سطرهای متضاد دارید، از آن استفاده می‌شود. و بنابراین، کلمات به ترتیب خود وارونه می‌شوند.

و این درست با تضاد در معنای مصراع‌ها همراه است. مواقع دیگر، مثل اینجا، دو مصراع معنای یکسانی دارند، اما برعکس. به نظر می‌رسد، خب، شاید تا به حال به این فکر کرده‌اید؟ وقتی شاعری می‌نشیند تا غزلی

بنویسد، تصمیم گرفته است که در ۱۴۰ هجاء، که به گروه‌های ۱۰ هجایی تقسیم شده‌اند، ارتباط برقرار کند، که هر هجای دهم آن در یک طرح قافیه خاص قرار می‌گیرد و از یک وزن خاص پیروی می‌کند.

مثل آن ایامبیک. با یک ساختار منطقی خاص متشکل از هشت سطر که یک مشکل، یک سوال یا یک موقعیت را مطرح می‌کند و شش سطر که آن را حل یا توضیح می‌دهد، تنظیم می‌شود. یا ۱۲ سطر، نوع دیگری از غزل، ۱۲ سطر که یک مشکل را مطرح می‌کند و دو سطر که به نوعی آن را در بر می‌گیرد یا بیشتر. در شکسپیر، آن را وارونه می‌کند.

شاعر چه کار کرده؟ خب، خودش را خیلی محدود کرده. سی. اس. لوتیس یک بار یک غزل نوشت و گفت آنقدر سخت بوده که دیگر هرگز غزل دیگری نخواهد نوشت. در واقع این درست نیست.

او چند شعر دیگر هم نوشت، اما انجام این کار خیلی دشوار است. چرا کسی باید این کار را بکند؟ چرا کسی باید بگوید که من می‌خواهم شعری با ضرب‌آهنگ متقاطع بنویسم، به طوری که مصراع‌ها باید تقریباً در یک راستا و با طول یکسان باشند، در غیر این صورت درست به نظر نمی‌رسد، متناسب نیست. شما باید کلماتی داشته باشید که به نوعی با یکدیگر مطابقت داشته باشند.

شما باید مفاهیمی داشته باشید که در این چارچوب بگنجد. ما در مورد ستایش، زمان، مکان، حمد یا برکت صحبت خواهیم کرد تا این الگویی را که در کلمات و ایده‌ها نشان داده می‌شود، به دست آوریم. خب، ما واقعاً نمی‌دانیم.

چرا کسی باید تصمیم بگیرد غزل بنویسد و خودش را به این شکنجه بسپارد؟ خب، بخشی از آن به این دلیل است که این قالبی است که شناخته شده است. و بنابراین، این قالبی است که استفاده می‌شود. این روشی است که آنها می‌نوشتند.

درست مثل شیوه‌ی شعرسرایی آنها با موازی‌سازی. آنها شعر کوتاه نمی‌نوشتند. در کتاب مقدس شعر کوتاه وجود ندارد، اما اشعار عالی زیادی سروده‌اند که با دقت بسیار کنار هم چیده و ساختار یافته‌اند، همانطور که در چهارمین سخنرانی مشترکمان خواهیم دید.

اگر به مزمور ۱۱۴ نگاه کنید، مزمور کوتاهی با هشت آیه است. هر سطر، سطر قبل از خود را منعکس می‌کند و تکرار بسیار دقیقی در آن وجود دارد. بنابراین، می‌گویید، هنگامی که اسرائیل از مصر به خانه یعقوب، از میان مردمی با زبان لکنت‌دار، بیرون آمد، یهودا پناهگاه او و اسرائیل قلمرو او شد.

دریا نگریست و گریخت. اردن به عقب برگشت. کوه‌ها مانند قوچ‌ها و تپه‌ها مانند بره‌ها به جست و خیز افتادند.

چه مشکلی داری؟ ترجمه‌اش کمی سخت است. از دریا فرار می‌کنی، از اردن عقب می‌کشی، از کوه‌ها مثل قوچ می‌پری، از تپه‌ها مثل بره. زمین در حضور خداوند بلرز، در حضور خدای یعقوب که صخره را به برکه. آب و سنگ خارا را به منبع آب تبدیل کرد.

هر سطر، سطر قبل از خود را منعکس می‌کند. و در واقع، آنها آنقدر سطر قبل از خود را منعکس می‌کنند، که معمولاً یا چندین بار، فعل را از سطر دوم حذف می‌کنند. بنابراین، وقتی اسرائیل از مصر خارج شد خاندان یعقوب از مردمی با زبان عجیب و غریب نمی‌گوید که خاندان یعقوب از مردمی با زبان عجیب و غریب یا زبان لکنت‌دار خارج شدند.

خب، این خیلی رایج است. شاعر از ما می‌خواهد فعل مصرع اول را به مصرع دوم بیاوریم. می‌بینید، این روش خیلی هوشمندانه‌ای برای جلب توجه ماست، اینطور نیست؟ من باید به اندازه کافی از مصرع قبل را به خاطر بیاورم تا مطمئن شوم فعلی را که او مد نظر دارد در مصرع دوم قرار می‌دهم.

منظورم فعل نیست، انگار وقتی اسرائیل از مصر بیرون رفت، خاندان یعقوب تا نیمه‌شب پس از طاعون مرگ نخست‌زاده از قومی با زبان بیگانه، با عجله بیرون رفتند. او این را نمی‌گوید. فقط می‌گوید بیرون رفت.

یا یهودا پناهگاه او شد. اسرائیل فقط می‌گوید اسرائیل قلمرو او شد. خیلی وقت‌ها، ترجمه‌های انگلیسی ما فعل را در سطر دوم قرار می‌دهند، یا چیزی را آنجا می‌گذارند چون فکر می‌کنند ممکن است فهمیدنش برای ما خیلی سخت باشد.

اما اگر آنجا نباشد، به این دلیل است که آنجا نیست. و به این دلیل است که شاعر به شیوه‌ای می‌نویسد که در واقع آن دو مصرع را بیشتر از زمانی که در مصرع دوم فعل می‌آورد، به هم پیوند می‌دهد. بنابراین وقتی به این نگاه می‌کنیم، و کمی بیشتر به این مزمور نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که آیات سه و چهار در آیات پنج و شش منعکس شده‌اند.

بنابراین، در آیات سه و چهار، دریا نگریست و گریخت، اردن به عقب برگشت، کوه‌ها مانند قوچ‌ها به جست و خیز افتادند، و تپه‌ها مانند بره‌ها. چه چیزی شما را آزار می‌دهد؟ چه مشکلی دارید؟ ببینید که فرار می‌کنید، می‌بینید، به بند ۳ الف برمی‌گردد. بند ۵ ب با بند ۳ ب، بند ۶ الف و بند ۶ ب با بند ۴ الف و ۴ ب مرتبط هستند.

و در واقع، آنها ۴ ب و ۶ ب در زبان عبری یکسان هستند، یکسان، زیرا در زبان عبری علامت سؤال وجود ندارد. ببخشید، می‌دانم که این شما را ناامید می‌کند، اما آنها اضافه شده‌اند. بنابراین فقط می‌گوید تپه‌هایی مانند بره‌ها.

و با این حال، از متن متوجه می‌شویم که اولی یک جمله خبری و دومی یک سوال است. خب، در بررسی، توازی، هر بار از خودمان می‌پرسیم که رابطه بین این دو خط چیست؟ حال، چه با اصطلاحات لوث اسقف لوث یا اسقف اعظم لوث روبرو شویم، این اصطلاحات واقعاً نکته اصلی نیستند. در واقع، گاهی اوقات این اصطلاحات می‌توانند سر راه ما قرار بگیرند، به طوری که مردم انواع اصطلاحات را برای توصیف رابطه بین خطوط دارند.

کتاب‌های کامل، کتاب‌های بزرگی در مورد توصیف و تحلیل ساختارهای موازی و توازی در زبان عبری کتاب مقدس نوشته شده است. مسئله واقعی که ما با آن سر و کار داریم این است که وقتی شاعر این شعر را سروده، در واقع دو جمله جداگانه نوشته که قرار باشد به نحوی مانند «الف» «به علاوه» «ب» «که برابر با الف»، «ب» «یا» «ج» «است، به هم بچسبند، چیز جدیدی باشد. بلکه در عوض، این یک جمله واحد است» که از دو بخش تشکیل شده است.

بنابراین، خواندن مصرع اول یک آیه بدون خواندن مصرع دوم یا سوم، اگر مصرع سومی وجود داشته باشد نامشروع است. هرگز قرار نبوده که این مصرع به عنوان یک گزاره واحد و مجزا فهمیده شود. خواندن مصرع دوم یک آیه بدون خواندن آن با توجه به مصرع اول نیز نامشروع است.

منظور آیه یا تشبیه بود، نباید بگویم آیه، چون خطوط موازی می‌توانند در تقسیمات آیه امتداد یابند. چون دوباره به یاد داشته باشید، مرزهای آیه، مرزهای خیلی متأخرتر از متن کتاب مقدس، متن اصلی هستند.

خطوط موازی با هم، همه آنها با هم، یک جمله، یک ادعا، یک سوال، یک دعا یا هر چیز دیگری را ایجاد می‌کنند، هر چیز دیگری که ممکن است باشد.

بنابراین، ما سعی داریم پرسیم، رابطه بین اینها چیست؟ خط دوم چه چیزی به خط اول اضافه می‌کند؟ یا خط اول چه کمکی می‌کند، خط اول چگونه به ما در درک خط دوم کمک می‌کند؟ چون بالاخره، اگر آن را پشت سر هم بخوانیم، که هیچ انتخابی در مورد آن نداریم، منظورم این است که زبان اینگونه کار می‌کند درست است؟ یک کلمه در یک زمان. بنابراین، ما از یک خط به خط بعدی می‌خوانیم، من این خط را می‌خوانم، که اکنون پایه‌ای برای درک خط بعدی می‌شود، که تقریباً، همانطور که می‌توان گفت، بر روی آن ساخته شده است. بنابراین، برای درک ساختمان، باید پایه را بفهمیم، یا من استعاره‌هایم را با هم ترکیب می‌کنم، می‌دانم که این مشکل‌ساز است.

اما ما می‌پرسیم، این چیزها چه ارتباطی با هم دارند؟ و او با کنار هم قرار دادن این دو ایده چه می‌گوید؟ پس حتی، چرا او می‌خواهد ما بدانیم که مصر به نحوی با مردمی با زبان لکنت‌دار یا زبانی بیگانه یا عجیب در آیه اول مزمور ۱۱۴ شناخته می‌شود؟ چرا فقط نمی‌گوید از سرزمین نیل؟ منظورم این است که، سرزمین فرعون، سرزمینی که یوسف در آن دومین فرمانده بود، می‌توانیم از چیزهای زیادی استفاده کنیم. اما چرا او آن اصطلاح خاص یا آن ایده خاص را انتخاب کرد تا با دیگری، آنچه در سطر اول گفت، موازی باشد؟ و حتی می‌توانیم از ابتدا پرسیم، چرا آن کلمه را در سطر اول انتخاب کرد؟ چرا نمی‌گوییم، وقتی اسرائیل از مصر بیرون رفت، چرا نمی‌گوییم وقتی اسرائیل از مردمی با زبان عجیب، خاندان یعقوب از مصر بیرون رفت؟ آیا این اهمیتی دارد؟ آه، می‌بینید، این بخشی از کل مسئله انتخاب نویسنده در یک شعر است. بنابراین، اگر شما یک غزل می‌نویسید، نمی‌توانید از ۱۴۲ هجا استفاده کنید، نمی‌توانید این کار را انجام دهید.

باید به کلمه دیگه پیدا کنی. باید با قافیه‌اش جور دربیای. تو از این کلمه خوشت میاد، اما قافیه نداره.

ببخشید، باید از شرش خلاص بشی. برو یکی دیگه بردار. چون تو انتخاب کردی که به یه روش خاص ارتباط برقرار کنی، برای اینکه واقعاً به اون روش ارتباط برقرار کنی، باید از قوانین و قراردادهای اون روش ارتباطی پیروی کنی.

و در اشعار کتاب مقدس، رسم معمول این است که سطرها موازی باشند. همانطور که قبلاً گفتم، همه سطرها موازی نیستند. ترجمه‌های ما این‌طور به نظر می‌رسند زیرا خیلی خیلی به ندرت پیش می‌آید که یک ترجمه، کل یک سطر متن را به صورت یک جمله واحد در تمام صفحه بنویسد.

در عوض، من دلیل این امر را مطمئن نیستم و انگیزه‌ها را رد نمی‌کنم. بخشی از آن به دلیل روی آوردن به کتاب مقدس‌های دو ستونی است که داشتن سطرهای طولانی را دشوارتر یا غیرممکن می‌کند. با این حال نکته دوم، به نظر من، این اعتقاد از سوی محققان به طور کلی است که اشعار کتاب مقدس باید موازی باشند.

و بنابراین، ما دو سطر خواهیم داشت، حتی اگر آنها آنجا نباشند. ما فقط جایی را انتخاب می‌کنیم که آن را بشکنیم، جایی که منطقی باشد، آن را بعد از فعل بشکنیم و مفعول را در سطر دوم یا چیزی شبیه به آن قرار دهیم. بنابراین، اگر به مزمور ۲ برگردید، چیزی که در ابتدای این سخنرانی به آن نگاه کردیم، در مزمور ۲، می‌بینیم که می‌گوید، چرا ملت‌ها در شورش هستند و قوم‌ها بیهوده تدبیر می‌کنند؟ آیه اول، بسیار موازی، قوم‌ها، ملت‌ها، شورش، بیهوده تدبیر می‌کنند.

پادشاهان زمین موضع خود را می‌گیرند و حاکمان با هم مشورت می‌کنند. خب، پادشاهان زمین، حاکمان، موضع خود را می‌گیرند، با هم مشورت می‌کنند. همه اینها کاملاً شبیه به هم به نظر می‌رسد.

اما به آخری نگاه کنید، در واقع، در این ترجمه خاص، یک سطر سوم در آیه دوم وجود دارد که می‌گوید علیه یهوه و علیه مسح شده‌اش. اما در واقع، این درست نیست، نه؟ چون این یک جمله نیست، یک عبارت نیست، فقط یک عبارت است. و واقعاً بخشی از سطر دوم آیه دوم است.

اما از نحوه‌ی ترجمه اینطور به نظر می‌رسد که انگار، اوه، به نحوی این یک سطر سوم است که به دو سطر اول اضافه شده است. و من باید بفهمم که این سطر چه ارتباطی با آن دارد. خب، به این دلیل مرتبط است که فقط مفعول غیرمستقیم فعل سطر دوم است.

بنابراین، چیزی که در واقع داریم سه سطر است که هر سطر شامل سه کلمه است. و سپس سطر چهارم، هفت کلمه دارد. و سپس شش سطر دیگر داریم که هر کدام سه یا چهار کلمه دارند، و سپس بیت ششم، هفت کلمه دارد.

بنابراین، ما در واقع بعد از بیت دوم یک شکست کوچک در ساختار داریم. و این باید باعث شود که از خود پرسیم، خب، اگر شکستی در ساختار وجود دارد، آیا دلیلی وجود دارد؟ آیا خودسرانه است؟ نه می‌بینید، خطر همین است. اینکه بگوییم او این کار را به دلایل شاعرانه یا جلوه شاعرانه انجام داده است.

ببینید، این واقعاً یک طفره رفتن است دوستان. ما نمی‌توانیم این را بگوییم. چون شاعران خودسرانه کاری انجام نمی‌دهند.

فکر می‌کنم گاهی اوقات می‌توانیم چیزها را تفسیر کنیم و به تفسیرهای بسیار دقیقی برسیم و از خود پرسیم، آیا واقعاً این اتفاق می‌افتد؟ اما بگذارید خلاصه‌ای از این نقل قول بسیار کوتاه از کتاب مالی پیکاک را بخوانم. او می‌گوید: «آیا من این را از خودم می‌سازم؟ آیا این می‌تواند واقعی باشد؟» خب، من نمی‌توانم نقل قول را بخوانم. اما می‌توانم آن را برای شما به طور خلاصه بیان کنم.

او می‌گوید، آیا واقعاً ممکن است که تمام این معنا در این سطرها، یعنی این تعامل صدا و تصویر و معنا و عملکرد و طول سطر و ساختار، گنجانده شده باشد؟ و او می‌گوید، خب، می‌دانید، وقتی یک شاعر کار می‌کند، در واقع مغز راست او مشغول به کار است و مغز چپ او را به کاری که سعی در انجام آن دارد مشغول می‌کند. بنابراین اتفاقاتی به صورت هم‌افزایی در فرآیند خلق شعر رخ می‌دهد که ممکن است شاعر حتی از آنها کاملاً آگاه نباشد. اما اینها در واقع جزئی جدایی‌ناپذیر از ماهیت معنای شعر هستند زیرا بخشی از ساختار آن هستند.

و به یاد داشته باشید، ما به ساختار فکر می‌کنیم زیرا می‌خواهیم همانطور که شاعر پس از او به افکارش فکر می‌کند، فکر کنیم. بنابراین، می‌گوییم اگرچه به نظر می‌رسد، و اکثر ترجمه‌ها در مزمور دو، به جای آیه دو، وقفه را بعد از آیه سه قرار می‌دهند، اما به نظر می‌رسد که باید آنجا باشد. اما با توجه به نحوه ساخت شعر، وقفه باید به نحوی بعد از آیه دو بیاید.

آیه سه به طور خلاصه بیان شده است. خب، چیزهای دیگری هم وجود دارد که آیه چهار را ناقص می‌کند چون اگر ادامه دهید، متوجه می‌شوید که آیه چهار آشکارا درباره خداوند صحبت می‌کند، در حالی که آیه سه همچنان درباره پادشاهان و حاکمان زمین صحبت می‌کند که در آیات یک و دو مشورت می‌کنند و غیره.

بنابراین آیات یک، دو و سه از نظر محتوا به هم پیوسته‌اند. اما آیه سه توسط ساختار آیات یک و دو از آیات یک و دو جدا شده است. در واقع، بسیار خب، می‌دانم که این منصفانه نیست، اما می‌خواهم چیزی به زبان عبری به شما نشان دهم که در مزمور ۲ آیات یک و دو واقعاً شگفت‌انگیز است.

در چهار سطر اول، یعنی آیات اول و دوم، چهار فعل وجود دارد. فعل اول، بیایید آن را در عبری کامل بنامیم. فعل بعدی ناقص است.

برگشتیم، آن ABBA فعل سوم ناقص است. و فعل چهارم کامل است. بنابراین می بینید، ما دوباره به الگوی چیز مربوط به تقاطع که در موردش صحبت کردیم.

آیا این یک تصادف است؟ آیا شاعر نمی دانسته که از آن صیغه های فعل استفاده می کند؟ یا اینکه او فقط آنها را به شکلی که اتفاق افتاده در آن چیدمان قرار داده است؟ در واقع، اگر می دانستیم، که در زبان عبری نمی توانیم این کار را انجام دهیم، اینجاست که صحبت کردن در ترجمه کمی دشوار می شود. اما اگر واقعاً می نامیم، متوجه می شویم C و گزاره یا مفعول را B و فعل را A آیه را بنویسیم و بگوییم که نهاد هر سطر را که ترتیب جملات در واقع معکوس شده است. به طوری که تمام آیه اول یک تقاطع و تمام آیه دوم یک تقاطع است.

و سپس چهار فعل در آیات یک و دو، دو تقاطع را با ایجاد یک تقاطع متفاوت به هم پیوند می دهند. و ما می گوییم، آیا این تصادفی است؟ من فکر نمی کنم. و آیات سه، چهار، پنج، به نوع دیگری از توازی می روند که می شد، آنها فقط ABC، ABC، ABC در آن اگر فعل، یعنی فاعل-فعل-مفعول را انجام می دادیم، فقط یکسان هستند.

دیگر هیچ پیوند و پیوندی وجود ندارد. تصادف؟ نه، نه. شاعر دقیقاً می دانست که چیست، شاید ما دقیقاً ندانیم که چرا این کار را می کرده است.

اما او این کار را خیلی خیلی عمدی انجام می داد. و می بینید، این بخشی از خواندن یک شعر است که فقط بگویید، وای، این واقعاً عالیه. این یک واکنش مشروع به شعر است.

و بعد شروع کنیم و بعد بگوییم، چرا جالب است؟ و چرا او اینقدر سخت تلاش می کند تا آن را اینگونه جلوه دهد؟ دلیلی در جایی وجود دارد، حتی اگر نتوانیم در مورد آن فکر کنیم، بخشی از این فرآیند این است که در مورد آنچه ممکن است زیربنای این باشد، تأمل کنیم. بگذارید یک نوع دیگر از تکرار را به شما نشان دهیم، و سپس به سراغ ساختارهای کوچک تر می روم. برگردیم به مزمور ۱۱۳.

مزمور ۱۱۳ آغاز گروهی از مزامیر است که از ۱۱۳ تا ۱۱۸ ادامه دارند و به آنها سرود مصری می گویند سرودی که هر ساله در عید فصیح خوانده می شود. و وجه مشترک همه این مزامیر این است که کلمه هلولیاه را دارند، که به معنی ستایش یهوه است، که شکل کوتاه شده کلمه یهوه است. بنابراین خداوند را در ابتدا یا انتها یا هر دو ستایش کنید.

مزمور ۱۱۳ با ستایش خداوند، هلولیاه آغاز می شود و با ستایش خداوند، هلولیاه پایان می یابد. این موازی نیست. منظورم این است که این موازی بودن است زیرا آنها موازی هستند، اما در واقع تکرار است، که دقیقاً به معنای یکسان است.

حال، وقتی چنین چیزی در ابتدای یا انتهای یک مزمور اتفاق می افتد، چرا یک شاعر باید این کار را انجام دهد؟ چرا باید آنچه را که در ابتدا گفته است، دوباره تکرار کند؟ در مزمور ۱۰۳، ای جان من، خداوند را ستایش کن. در پایان مزمور ۱۰۳، ای جان من، خداوند را ستایش کن. چرا شاعر باید این کار را انجام دهد؟ در مورد این فکر کنید.

دفعه اول، یا وقتی مزمور ۱۱۳ را می‌خوانیم، فرض کنیم که با انواع و اقسام باورهای الهیاتی نمی‌آییم. خب، پس مزمور ۱۱۳ را می‌خوانیم، و در آن آمده است، خداوند را ستایش کنید.

واکنش طبیعی چیست؟ شاید یادتان باشد وقتی هشت ساله بودید، پدرتان گفت زباله‌ها را بیرون ببرید و واکنش طبیعی چیست؟ چرا؟ بله. بنابراین، وقتی به انتهای مزمور می‌رسیم و حمد و ستایش خداوند را می‌خوانیم، به این «چرا» از قبل پاسخ داده شده است.

بنابراین، می‌بینید، اگرچه تکرار می‌شود، تکرار است، کلمات، محتوای کلمات یکسان هستند. معنا و عملکرد اظهارات بسیار متفاوت است. مورد اول احضار است.

مورد دوم فراخوانی است که در عین حال یادآوری نیز هست، زیرا در آیات چهار تا نه، او با توضیح اینکه خداوند چقدر بزرگ است و چقدر نسبت به قوم خود سخاوتمند و مهربان است، دلایل متعددی برای ستایش او به ما می‌دهد. بنابراین اگرچه آنها موازی هستند، در واقع تکرار، اما عملکرد یکسانی ندارند، معنای واژگانی یکسانی ندارند، معنای فرهنگ لغتی یکسانی ندارند، اما هدف یکسانی ندارند. در مورد مزمور ۱۰۳ نیز همینطور است، ای جان من، خداوند را ستایش کن.

تفاوت زیادی بین گفتن آن در ابتدای مزمور، یعنی شروع مزمور به این شکل، و گفتن دوباره آن در پایان، ۲۲ آیه بعد، یا ۲۱ آیه بعد در آیه ۲۲، وجود دارد، زمانی که او فهرست عظیمی از تمام کارهای خوبی را که خداوند برای قوم خود انجام داده است، مرور کرده است. اکنون می‌دانیم که چه کسی را برکت می‌دهیم، چرا او را برکت می‌دهیم، او برای ما چه کاری انجام داده است. این اتفاقاً به یکی دیگر از ویژگی‌های سرودهای ستایش، این مزامیر پرستش و ستایش اشاره می‌کند، و آن این است که مزمور، کتاب مقدس، هرگز ما را به ستایش خدا صرفاً به دلیل وجود او فرا نمی‌خواند.

بعضی وقت‌ها ممکن است این جمله را بشنوید، مردم می‌گویند، خب، من نمی‌خواهم خدا را به خاطر کارهایی که برایم انجام داده ستایش کنم. فقط می‌خواهم او را به خاطر خودش ستایش کنم. متأسفم که این را می‌گویم، این حرف خلاف کتاب مقدس است.

کتاب مقدس همیشه به ما دلیل می‌دهد. و این دلایل اغلب منافع شخصی ما هستند. کاری که خدا برای من انجام داده، کاری که خدا برای ما انجام داده، به همین دلیل است که ما او را ستایش می‌کنیم.

گاهی اوقات به دلیل خلقت، کار خلقت است. اغلب اوقات، در واقع کار نجات یا رهایی است. و نکته واقعاً قابل توجه، اگر به فصل‌های چهارم و پنجم مکاشفه مراجعه کنید، وقت زیادی برای بررسی آن نمی‌گذاریم. سه سرود وجود دارد که یوحنا در پرستش آسمانی می‌شنود، زمانی که توسط روح القدس به آسمان برده می‌شود.

مورد اول بسیار گسترده است. مورد دوم خدا را به خاطر کار خلقت و مشیت او که از خلقتش حمایت می‌کند، ستایش می‌کند. و مورد سوم بره را به خاطر کار نجات ستایش می‌کند.

همان دلایلی که برای ستایش خدا در کتاب مزامیر می‌یابیم. این دلیل دیگری است که ما در مورد شعر کتاب مقدس صحبت می‌کنیم، نه شعر عهد عتیق، زیرا در واقع، همه یکی هستند. برخی به زبان عبری و برخی به زبان یونانی نوشته شده‌اند، اما همه یکی هستند.

بنابراین، ما به رابطه بین سطرها نگاه می‌کنیم تا در مورد آن صحبت کنیم، تا خودمان را مجبور کنیم، باید بگویم خودمان را تشویق کنیم که توجه کنیم، در مورد آنچه این دو سطر با هم می‌گویند فکر کنیم، و

اینکه چرا نویسنده از آن دو سطر استفاده کرده است، آنها را ترکیب کنیم، تا آن را بیان کنیم. و به یاد داشته باشید که ما آنها را از هم جدا نمی‌کنیم. ما فقط یک سطر را نمی‌خوانیم، مانند خواندن نیمی از یکی. از امثال، یک پسر خردمند پدرش را خوشحال می‌کند.

باشه. اما این تمام ضرب‌المثل نیست. همه چیزهایی که باید گفته شود را نمی‌گوید.

یک پسر نادان، غم و اندوه مادرش است. آه، می‌بینید، تضاد در این مورد، معنای هر یک را در جایگاه بالاتری نسبت به زمانی که فقط به تنهایی ایستاده‌اند، قرار می‌دهد. و عواقب آن را نه فقط برای یک نوع رفتار، بلکه برای هر دو به ما نشان می‌دهد.

به همین ترتیب در مزامیر، چیزهایی که می‌خوانیم و به موازات یکدیگر هستند، با هم ترکیب می‌شوند تا معنایی فراتر از معنای هر یک یا هر دوی آنها به صورت جداگانه به ما بدهند. حال، وقتی به ساختارها نگاه می‌کنیم، اگر بخواهیم تمام مزامیر را بررسی و تحلیل کنیم و طرح کلی آنها را ترسیم کنیم، خیلی سریع، با شروع از مزمور ۳، متوجه می‌شوید که طرح‌های کلی نسبتاً استاندارد برای مزامیر وجود دارد. حدود یک سوم مزامیر در واقع شبیه مزمور ۱۳ است.

بگذارید خلاصه‌ای از مزمور ۱۳ را برایتان بگویم. در سه آیه اول، این سؤالات را داریم. ای یهوه، تا کی مرا برای همیشه فراموش خواهی کرد؟ تا کی روی خود را از من خواهی پوشاند؟ تا کی در جان خود اندرز خواهم گفت و تمام روز در دلم اندوه خواهم داشت؟ تا کی دشمن من بر من فخر خواهد فروخت؟ اینها خطاب به خداست، مانند بسیاری از مزامیر دیگر که معمولاً با «ای خداوند» یا «ای خدا» یا «ای خدای من» شروع می‌شوند.

آن‌ندا، اساساً، خدا را به توجه فرا می‌خواند یا چیزی شبیه به آن. به نظر می‌رسد که این‌ها چیزی شبیه به التماس برای توجه هستند. منظورم این است که می‌گوییم، آیا قرار است مرا برای همیشه فراموش کنی؟ این یک روش بسیار قوی برای گفتن این است که، فکر می‌کنم مرا برای همیشه فراموش کرده‌ای.

بنابراین، مانند این، و آنچه اتفاق می‌افتد، اینها با درخواست کمک دنبال می‌شوند. در مزمور ۳، درخواست این است: توجه کن، به من پاسخ بده، یهوه خدای من، به چشمانم نور بده، یا حتی شاید چشمانم را درخشان کن، چیزی شبیه به این.

این درخواست اوست. سپس دلایلی را برای خداوند ارائه می‌دهد که چرا باید به آن درخواست پاسخ دهد. مبادا در مرگ بخواهم، مبادا دشمنانم بگویند که بر او غلبه کرده‌ام، یا مخالفانم از شکست من شاد شوند.

بنابراین، در واقع، می‌توانید این تشابه را در آیه چهارم ببینید، دشمن من، خصمان من، من بر او غلبه کرده‌ام، مبادا از شکست من شاد شوند. این تشابه دقیق نیست، اما بسیار نزدیک و مترادف است. این یک دلیل است، و دلیل دیگر این است که مبادا بمیرم.

بنابراین، او فقط از خدا نمی‌پرسد، بلکه اساساً دلایلی را برای او بیان می‌کند که چرا فکر می‌کند این یک درخواست دعای خوب است. سپس در آیه پنجم عبارتی وجود دارد، اما من به مهربانی تو توکل کرده‌ام، قلب من از نجات تو شادمان است، که بیانگر اعتماد یا اطمینان یا نوعی امید است که خداوند دعای او را اجابت کرده یا در شرف اجابت است، یا به آن پاسخ خواهد داد. و سپس در آیه ششم می‌گوید، من برای یهوه سرود خواهم خواند زیرا او با من به نیکی یا احسان رفتار کرده است.

دوباره، توجه کنید که این آخرین آیه در مزمور است، و یک جمله واحد است، و واقعاً طولانی است. این بخشی از عملکرد سطرهای طولانی است که همه چیز را به پایان می‌رساند. بنابراین، در آنجا در آیه ششم، یک وعده پیدا می‌کنیم.

این کاری است که من انجام خواهم داد. بنابراین، او از گفتن «تا کی مرا فراموش خواهی کرد؟» شروع می‌کند به گفتن «برای خداوند سرود خواهم خواند زیرا او با من به سخاوت رفتار کرده است، با من به خوبی رفتار کرده است.» و در فضای شش آیه، با مرور این طرح کلی از یک خطاب یا نیایش، نیایش به معنای فراخواندن کسی، فراخواندن کسی، دعوت کردن آنها، درخواست کمک، دلایل او برای درخواست، انگیزه خدا، ابراز اعتماد به نفس او و وعده اوست.

گاهی اوقات وعده سرود خواندن است. گاهی اوقات وعده قربانی دادن است. گاهی اوقات به طور خاص می‌گوید، من در جمع برادرانم، در مورد نیکی خداوند به خودم، برای برادرانم شهادت خواهم داد.

بنابراین، انواع وعده‌ها، انواع... حالا، یک سوم مزامیر اینطور به نظر می‌رسد. یک سوم مزامیر، ۵۲ یا ۵۳ تا از آنها. و همیشه به این شکل تمام می‌شوند.

به جز، باید بگویم، با یک استثنا، مزمور ۸۸. مزمور ۸۸ با هیچ تشویق یا وعده‌ای پایان نمی‌یابد. در عوض مزمور ۸۸ با این جمله بسیار گویا به پایان می‌رسد: تو معشوق و دوست را از من دور کرده‌ای.

آشنایان من اهل تاریکی هستند. کمی ناامیدکننده. اما یکی از سوالاتی که از خودمان می‌پرسیم این است که اگر الگوی وجود دارد که شاعران تمایل به پیروی از آن دارند، چرا مزمور ۸۸ از آن الگو پیروی نمی‌کند؟ آیا این شاعر فقط روز خیلی خیلی بدی داشته است؟ شاید.

یا حضور آن در کتاب مقدس صرفاً یادآوری این است که ما همیشه در انتهای تونل نور نخواهیم دید؟ منظورم این است که حداقل هنوز دعایی است که خطاب به خداست، درست است؟ او از خدا شکایت می‌کند، اما حداقل با او صحبت می‌کند. در واقع، این به یکی از ارزش‌های حتی توجه به طرح‌های کلی مانند این اشاره دارد. و آن این است که می‌توانیم دو یا سه مزمور را که الگوی یکسانی دارند، با هم مقایسه کنیم.

و متوجه شدیم که در یک مزمور، دلایل و انگیزه‌ها پنج یا ده آیه هستند. در مزمور دیگری، شکایت بخشی است که ده آیه طول دارد. در مزمور دیگری، وعده در انتها بارها و بارها و بارها تکرار می‌شود.

تمام کارهایی که سراینده‌ی مزامیر قرار است پس از سرودن انجام دهد. و بنابراین ما با خودمان می‌گوییم بسیار خوب، پس او این ایده را گرفته است، اما در این مزمور، در این شعر، در این مرثیه، همانطور که به آنها می‌گویند، او واقعاً بر این ایده یا این ایده تأکید می‌کند. و چرا؟ و این چگونه با سایر اشعار از همین نوع مقایسه و تضاد می‌شود؟ بنابراین این یک تمرین بسیار جالب است.

صدها سال است که غزل نوشته می‌شود. اگر بخواهید، انتشارات آکسفورد کتاب کوچکی به نام «کتاب غزل‌ها» منتشر کرده است. اگر آن را تهیه کنید و بخوانید، و از خودتان بپرسید، می‌دانم که یک غزل قرار است از نوع خاصی از منطق پیروی کند.

چطور این غزل با این [متن] جور درمی‌آید؟ و چرا او کاملاً از همان [متن] پیروی نمی‌کند؟ چرا الگو کمی متفاوت به نظر می‌رسد؟ چرا او چیزها را از نو می‌چیند؟ چرا؟ بنابراین، ما شروع به فکر کردن در مورد این می‌کنیم که چرا یک شاعر چیزی را که کم و بیش استاندارد شده است، برمی‌دارد و کمی آن را تغییر می‌دهد. زیرا تغییر جزئی از معنای شعر است. زیرا در شعر، فرم و محتوا فقط در کنار هم قرار ندارند.

و فقط این نیست که فرم از محتوا پشتیبانی می‌کند، بلکه فرم، شکل در واقع بخشی از آن است. و به همین دلیل است که ما توجه می‌کنیم. قدردانی را به خاطر داشته باشید، ما در مورد عامل جذابیت صحبت کردیم.

خب، این بخشی از خواستن ماست که این را ببینیم. اوه، به همه کارها نگاه کنید. او این را کنار هم گذاشته است.

و ببینید وقتی این‌ها را کنار هم می‌گذارد چه می‌گوید. ببینید وقتی آن مجموعه از آن سطرها را در ابتدای مزمور ۲ کنار هم می‌گذارید چه می‌گوید. خب، شعر این طور ارتباط برقرار می‌کند. من فقط چند دقیقه وقت دارم.

بنابراین، من فقط به یک نوع اصلی دیگر از مزامیر اشاره کردم، و آن مزامیر ستایش است که مانند ۱۱۳ هستند. آنها همیشه از یک الگوی یکسان پیروی می‌کنند. آنها با دعوت به ستایش، یک فرمان، سپس دلایلی برای ستایش شروع می‌شوند، و در نهایت با دعوت به ستایش به پایان می‌رسند.

گاهی اوقات یکی از آنها طولانی‌تر یا کوتاه‌تر است. بنابراین، در مزمور ۱۵۰، دلایل ستایش اساساً نیمی از یک مصرع، آیه سوم و پنج مصرع آخر همگی فراخوان‌هایی برای ستایش با تمام این ابزارها هستند. خب، منظوم پنج مصرع است.

خب، تأکید مزمور ۱۵۰ با تأکید مزمور ۱۴۸ متفاوت است، در مزمور ۱۴۸ تأکید بر این است که چه کسی ستایش را انجام می‌دهد. در مزمور ۱۵۰ تأکید بر این است که ستایش چگونه انجام می‌شود. اما در هر مورد دلایلی برای انجام آن وجود دارد.

بنابراین، ما به ... نگاه می‌کنیم، و خب، باید بگویم، و انواع دیگری از مزامیر نیز وجود دارد. الگوهای دیگری نیز وجود دارد که خواهید دید. و گاهی اوقات تشخیص این الگوها آسان است.

گاهی اوقات اینطور نیست. اما یادگیری نگاه به مزامیر به عنوان مجموعه‌ای از ژانرها به ما کمک می‌کند تا ببینیم که ما فقط ۱۵۰ مزمور نداریم، بلکه در واقع ۱۵۰ شعر داریم که در انواع کلی قرار می‌گیرند و به ما اجازه می‌دهند به یکدیگر نگاه کنیم، به صورت جداگانه و در پرتو یکدیگر در آن نوع به آنها نگاه کنیم و ببینیم که هر یک از آنها چگونه کار می‌کند، هر یک از آنها با آن الگو چه می‌کند. بنابراین توجه کردن خواندن دقیق و توجه به نحوه نگارش شاعر، به ما کمک می‌کند تا بتوانیم افکار او را پس از او تصور کنیم.

این سومین ارائه از چهار ارائه دکتر فرد پاتنم در مورد کتاب مزامیر بود.